

مباحث نظری درباره دولت و سیاست در جهان سوم

دودیدگاه درباره خصوصیات سیاسی کشورهای جهان سوم وجود دارد:

یکی تاکید بر نقاط اشتراک موجود میان کشورها دارد به جهت دستیابی به نظریه های عام

ود دیگری بر تفاوت های موجود میان کشورها با بررسی ویژگی های خاص هر کشور

پژوهشگران اخیر دیدگاه دوم را بیشتر مورد توجه قرار می دهند.

نظریات مختلف درباره ویژگی های سیاسی جوامع شرقی

1- نظریات متفکرین کلاسیک

در قرون اخیر منتسکیو از اولین و مهم ترین صاحب نظرانی است که به تفاوت های بین دولت های شرقی و غربی توجه کرده است. او در کتاب معروف خود "روح القوانين" با مفهوم استبداد شرقی در صدد مقایسه حکومت های آسیایی با حکومت های اروپایی برآمد. او در این کتاب با اشاره به ویژگی های جغرافیایی مشرق زمین حکومت های اروپایی را مبتنی بر قانون ولی حکومت های آسیایی را مبتنی بر زور می داند. و معتقد است که کشورهای اروپایی برای تداوم بقای خود ناچار بوده اند که متکی بر قوانین باشند. در حالی که در آسیا روح تعبد و بردگی حاکم است.

مارکس نیز دیدگاه منتسکیو را دنبال کرده است و با بکارگیری مفهوم "شیوه تولید آسیایی" البته با تاکید بر عوامل اجتماعی و اقتصادی به جای عوامل جغرافیایی شیوه تولید در جوامع آسیایی را فاقد تضادهای پویا در درون خود می دانست که باعث کندی تحولات اجتماعی در این جوامع شده است. وی همچنین ضعف مالکیت خصوصی و پراکندگی جماعات دهقانی در این جوامع را زمینه ساز تشکیل و تداوم حکومت های خود کامه می دانست.

ویتفوکل:

اونیز خصوصیات جغرافیایی را مدنظر قرار می دهد و بر مسئله آب تاکید می کند و معتقد است در این جوامع به دلیل نیاز کشاورزی به سیستم آبیاری مصنوعی و قنوات، آب بند ها و کانل های هدایت آب و ناتوانی مالکان خصوصی و دهقانان در احداث و نگهداری آن به ناچار دولت در امر تولید دخالت کرده است. و همین موضوع به تحکیم و تداوم قدرت اقتصادی دولت و خودکامگی آن انجامیده است.

ماکس وبر:

وی پیدایش و گسترش فرایند عقلانی شدن اقتصاد و سیاست در اروپای غربی و قرارداد دولت های مدرن و بوروکراسی های عقلانی غربی در مقابل اقتدارهای سنتی نظیر نظام های سیاسی پدر سالار و سلطانی در جوامع آسیایی و آفریقایی و تمایزات از این منظر را مورد توجه قرار داد. اومی گفت: با توجه به در اختیار داشتن منابع اقتصادی در اختیار پدر سالار یا سلطان و نحوه سلیقه ای توزیع آن خودکامگی حکام نیز بسیار بالاست و همه چیز از عزل و نصب و بذل و بخشش و غضب و اجرای احکام در اختیار شخص سلطان است. وی به خصوصیت شخصی بودن قدرت و مشروعیت و همچنین خودکامگی در جوامع سنتی غیر اروپایی تاکید داشت. این ها جزو نخستین نظریات درباره دولت و سیاست در جهان سوم بشمار می آید.

2- نظریات نظریه پردازان نوسازی درباره دولت و سیاست.

از نیمه دوم قرن بیستم، نظریه پردازان نوسازی توجه خاصی به ویژگی های سیاسی جهان سوم داشتند. از دیدگاه آنان ظهور ویژگی های مدرن در عرصه سیاسی به دنبال ظهور ویژگی های مدرن در عرصه های اجتماعی و اقتصادی روی خواهد داد. یا به عبارت دیگر به دنبال نوسازی اجتماعی و اقتصادی، دولت و سیاست نیز نو خواهد شد.

دانیل لرنر:

از اولین نظریه پردازان در این عرصه است و کتاب " زوال جامعه سنتی " را نوشته است. وی در این کتاب ظهور نهاد ها و رفتارهای سیاسی جدید نظیر پارلمان، قانون و رفتارهای عقلانی را رادر ظهور شخصیت مدرن می داند. و لازمه ظهور چنین شخصیتی را وقوع فرایندهایی مثل صنعتی شدن، شهری شدن و گسترش مواد می داند.

ادوارد شیلز:

وی معتقد بود در جوامع سنتی تمایل کلی به قبول امور کلی که گذشتگان بر آن تاکید می کردند وجود دارد. سیاست به صورت قبیله گرایی و نظام های سیاسی سلطنتی موروثی جلوه گر می شود.

شیلز راه مطلوب برای جهان سوم رادموکراسی لیبرال می دانست. البته این گذار را با توجه به خصوصیات جوامع جهان سوم همراه با تعارضات و تلفات زیاد می دانست.

گابریل آلموند و جیمز کلن:

آنها کتاب سیاست مناطق در حال توسعه را نوشتند و در این کتاب از مفهوم تقابل سنت و مدرنیسم استفاده کردند.

آلموند همچنین با همکاری سیدنی وریا در کتاب فرهنگ سیاسی علت اصلی توسعه نیافتگی جهان سوم را خصوصیات فرهنگی و روانی این جوامع دانسته است. و با ارائه گونه شناسی از فرهنگ سیاسی چهار معیار را ارائه می دهد:

1- افراد درباره ملت و نظام سیاسی خو چه می دانند؟

2- افراد تا چه حدی از نقش نخبگان سیاسی آگاه اند.

3- افراد چه نظری درباره خط مشی تصمیم گیرندگان دارند.

4- افراد چه تصویری از جایگاه خود در نظام سیاسی دارند.

آنها بر همین اساس سه نوع فرهنگ سیاسی را از هم متمایز می کنند:

1- فرهنگ سیاسی محدود: رابطه محدود افراد با نظام سیاسی

2- فرهنگ سیاسی تبعی: رابطه انفعالی و مطیعانه افراد با نظام سیاسی

3- فرهنگ سیاسی مشارکتی: حساسیت افراد به اکثر جنبه های نظام سیاسی

آنها معتقدند فرهنگ سیاسی در جوامع جهان سوم از نوع محدود و تبعی یا ترکیبی از این دو است.

وی و همکارانش بر تمایز فرهنگ سیاسی در جوامع در حال توسعه با جوامع توسعه یافته نیز تاکید می کنند و بر اساس نوع و میزان مشارکت سیاسی چهار نوع نظام سیاسی را از یکدیگر متمایز می کنند:

1- دموکراسی صنعتی: 60 درصد مردم در آن فعال اند. 30 درصد به صورت تبعی و 10 درصد اصولاً کاری به سیاست ندارند.

2- نظام های اقتدار گرای صنعتی: شامل کشورهای اروپای شرقی و شوروی که 10 درصد مردم فعال، 80 درصد تبعی و 10 درصد هم مشارکتی ندارند.

3- نظام های اقتدار گرای در حال گذار: کشورهای در حال صنعتی شدن که 10 درصد آن فعال اند. 60 درصد به صورت تبعی و 30 نیز مشارکتی ندارند

4- دموکراسی غیر صنعتی: کشورهایی نظیر هند: 10 درصد فعال اند. 30 درصد تبعی و 60 درصد نیز مشارکتی ندارند.

انتقادات به مکتب نوسازی

از اواخر دهه 1950 میلادی انتقادات شدیدی به مکتب نوسازی سیاسی وارد شد که به عنوان نمونه یکی از این نظریه پردازان به نام ایزنشتات معتقد بود که نوسازی در هریک از کشورهای منطق و روند خاص خود را داشته است و ویژگی های روند نوسازی بیش از هر چیز به سنت های موجود در هر جامعه بستگی دارد.

همچنین صاحب نظران غربی ثبات و نظم سیاسی را در این جوامع مدنظر قرار داده و معتقدند دولت های مستقر در این مرحله ناتوان بوده اند که زولبرگ و هانتینگتون از مهم ترین آنها هستند.

نظرات هانتینگتون

مباحث او یک چرخش اساسی در مباحث نظریه پردازان مکتب نوسازی بشمار می آید. اومی گفت: نوسازی اقتصادی واجتماعی الزاما به توسعه سیاسی منجر نمی شود ومعتقد بود که کشورهایی با اقتصاد توسعه نیافته می توانند نظام سیاسی بسیار توسعه یافته ای داشته و به عکس کشورهایی با سطح رفاه اقتصادی بالا اما سیاست آشفته وبی سرو سامانی داشته باشند.

وی می گوید پس از جنگ جهانی دوم تکامل سیاسی در کشورهای روبه توسعه به جز معدود مواردی همواره با کشمکش های قومی، خشونت، کودتا، فساد گسترده تجاوز خودسرانه، بی اقتداری دادرسی، سطح پایین کار آمدی و... همراه بوده است.

وی مسئله اصلی جوامع در حال توسعه را فقدان حکومت های با ثبات وفقدان نظام های سیاسی نهاد مند می داند ومعتقد است وقوع انقلابها در جهان سوم ریشه در همین مسئله دارد وحتی بعد از انقلاب ها توفیقی در ایجاد نهاد سازی مناسب به دست نیامده وهمین مسئله این کشورها را به سمت تباهی کشانده است.

3- نظرات نظریه پردازان وابستگی درباره دولت و سیاست

در ابتدا نگاه اکثر آنها بیشتر به مسائل اقتصادی معطوف بود وتوجهی به ویژگی های سیاسی نداشتند اما از دهه 1960 به بعد به این مسئله نیز توجه کردند. از مهم ترین نظریه پردازان وابستگی می توان به کاردوسو و فالتو اشاره کرد

به نظر آنها در جهان سوم به دلیل تنوع ساختارهای اجتماعی تحولات تاریخی وجنبش های سیاسی متفاوت انواع گوناگونی از توسعه سرمایه داری ودولت در آنها ظهور کرده است. به نظر آنها نظام سلطه در کشورهای جهان سوم نیروی داخلی است که از طریق عملکرد اجتماعی گروههای محلی اعمال می شود. اما این گروهها ی محلی پیوندهای محکمی با نیروهای خارجی دارند و آنچه این پیوندها را ایجاد کرده است منافع مشترک این گروهها ونیروها است.

آنها دو نوع الگوی وابستگی را مشخص کرده و بین آنها تمایز قائل اند:

1- **اقتصاد های جزیره ای:** که در آن فعالیت اقتصادی به طور کامل دردست سرمایه های خارجی است ونیروهای داخلی کشور وابسته فقط از طریق دستمزد ومالیات با سرمایه خارجی پیوند دارد.

2- **اقتصادهای صادراتی ملی:** بخش اعظم اقتصاد داخلی تحت کنترل بورژوازی داخلی است واین بورژوازی از طریق استثمار نیروی کار محلی فرایند انباشت سرمایه را پیش می برد.

به نظر آنها در الگوی اول دولت پیرامونی شباهت بسیاری با دولت های مستعمراتی دارد وبطور عمده ای ابزار سرمایه خارجی است. در حالی که در الگوی دوم بلوک قدرت شامل نیروهای داخلی است و بنا براین ابزار کامل خارجی نیست.

به طور کلی از نظر این دو دولت وابسته در بستر ی از مبارزات طبقاتی قرار دارد که خود این مبارزه طبقاتی به وسیله توسعه نظام جهانی وبحرانهای این نظام وهمچنین نقش بخش صادراتی دراقتصاد ملی مشروط می شود.

4- نظریات نظریه پردازان نظام جهانی درباره دولت وتوسعه

آندره گوندر فرانک: وی ویژگی های دولت وسیاست در جهان سوم را براساس توسعه نیافتگی ووابستگی توضیح می دهد. به نظر او دولت پیرامونی تا حدود زیادی ابزار سرمایه خارجی است.

به طور کلی وی معتقد است دولت پیرامونی بیش از اینکه در خدمت بورژوازی وسرمایه داخلی بومی باشد در خدمت سرمایه خارجی است. و به همین خاطر این دولت در عرصه اعمال سلطه داخلی وسرکوب طبقات زیر سلطه داخلی خود دولتی قوی است اما در عرصه بین المللی ودرارتباط با طبقات مسلط مرکز دولتی ضعیف است.

امانوئل والرستاین:

به نظر او دولت - ملت بیرون از نظام جهانی قرار ندارد و دولتها نیز براساس الگوی تقسیم کار نظام جهانی (مرکز، پیرامون، شبه پیرامون) قرار دارند.

سمیر امین:

مباحثات وی شبیه فرانک است و معتقد است که سلطه خارجی نفوذ طبقه مسلط داخلی را در جوامع پیرامونی مشکل می سازد. با این تفاوت که برخلاف فرانک به توانایی نیروی داخلی (طبقات زیر سلطه پیرامونی) کاملاً بد بین نیست.

وی آینده جوامع پیرامونی را در گرو مبارزات و انقلاب درونی آنها می داند و همچنین اعتقاد دارد هنوز دولت ملی انگونه که در جوامع پیشرفته صنعتی بوجود آمده در جوامع موسوم به جهان سوم پدید نیامده است.

5- نظریه دولت در جوامع پسا استعماری:

حمزه علوی صاحب نظر پاکستانی در این زمینه کشورهای شبه قاره هند را مورد مطالعه قرار داده است. و معتقد است در جوامع پیرامونی برخلاف جوامع پیشرفته سرمایه داری فقط یک طبقه مسلط وجود ندارد که بتوان دولت را ابزار محض آن طبقه قلمداد کرد. وی همچنین معتقد است دولت در جوامع پیرامونی خودش نیز نقش مهمی در اقتصاد و توسعه اقتصادی دارد و استقلال عمل اش بیشتر است. به طور کلی در نظر علوی دولت در جهان سوم به ناچار در چارچوب ضرورت های ساختار ی سرمایه داری پیرامونی عمل می کند و چنین دولتی برای حفظ خود میان تعارضات و منازعات متعدد ناچار است که سرکوبگر هم باشد. نظامیان در چنین اوضاعی نقش مهمی دارند.

گیلرمو اودانل و نظریه دولت اقتدار گرای بوروکراتیک

وی بحث خود را درباره ویژگی های جهان سوم براساس تجربه آن دسته از کشورهای جهان سوم که به شدت درگیر مسائل ناشی از توسعه اقتصادی بوده اند مطرح کرده است. و تجربه کشورهای آمریکای لاتین را مورد توجه قرار داده و معتقد است دولت های کشورهای نظیر برزیل، آرژانتین، شیلی، اروگوئه دولت های اقتدار گرای بوروکراتیک است که شامل ویژگی های ذیل هستند:

1- حاکمیت بوروکراتها شامل افراد با تجربه موفق در سطح نیروهای مسلح، ادارات و شرکت های بزرگ

2- انحصار سیاسی از طریق سرکوب اتحادیه های کارگری و انجمن های صنفی

3- انحصار اقتصادی با محدود نمودن تقاضاهای نامحدود بخش عمومی

4- سیاست زدایی با کاهش مشارکت گروههای اجتماعی خارج از دولت بویژه توده های مردم

وی زمینه ظهور دولتها را به سالهای بعد از جنگ جهانی دوم مرتبط می داند و معتقد است دولت های مذکور واکنشی در مقابل بحران های اقتصادی و سیاسی سرمایه داری وابسته در آمریکای لاتین بوده اند.

پیشینه های تاریخی و مبانی اجتماعی دولت و سیاست در جهان سوم

آسیا و خاورمیانه:

خاستگاه اولین دولت های مقتدر و امپراتوری های بزرگ در دوران باستان و میانه بوده است. و کشورهایی نظیر چین ایران هند ترکیه و تایلند وارث چنین دولت هایی هستند. و شیوه های سنتی برخی نظام ها همچنان علی رغم دگرگونی های ایجاد شده تحت تاثیر بوروکراسیهای کهن این کشورهاست. همچنین فرهنگ سیاسی و نوع نگرش مردم به دولت و سیاست هم بی تاثیر از آن دوران نیست.

آفریقا و آمریکای لاتین:

آفریقا چندان پیشینه طولانی برخلاف آسیا ندارد. در میان بیش از 50 کشور آفریقا تنها مصر و اتیوپی سابقه دیرینه ای در برخورداری از نظام های سیاسی متمرکز دارند. البته در نیجریه و غنا هم هم تمرکز های سیاسی بومی وجود داشته اما قلمرو اش محدود بوده است. در بقیه آفریقا نیز تا قبل از ورود استعمار تنها اقتدار های قبیله ای حاکم بوده است.

در آمریکای لاتین نیز وضع تاحدی شبیه آفریقا است. تا قبل از دوران استعمار تنها برخی اقتدار های متمرکز سیاسی وجود داشت که آنها نیز در اثر تهاجم استعمارگران پرتغالی و اسپانیایی از میان رفتند.

دولت های استعماری

کشورهای جهان سوم از لحاظ سابقه و تجربه استعمار نیز تفاوت های فراوانی دارند. کشورهای نظیر چین، ایران، ترکیه، تایلند، اتیوپی و افغانستان هیچگاه حاکمیت مستقیم استعماری را بر سرزمین های خودشان تجربه نکرده اند. اگر چه همگی آنها طی قرون 18 و 19 از لحاظ اقتصادی و سیاسی شدت تضعیف و به عرصه نفوذ رقابتهای استعماری تبدیل شدند. اما بقیه کشورها ی جهان سوم به گونه های مختلفی تحت سلطه مستقیم استعمارگران قرار گرفتند.

تأثیرات استعمار بر خصوصیات یابی سیاسی کشورهای جهان سوم نیز بسته به ویژگی های کشورهای استعماری و شکل و شیوه حاکمیت استعماری آنها بر مستعمراتشان متفاوت بود.

در برخی کشورها به خصوص انهایی که وسعت سرزمینی و تنوع اجتماعی داشتند به منظور تسهیل حاکمیت خود نهادهای حکومتی تأسیس کردند. برای مثال در آفریقا که فاقد تمرکز سیاسی بودند، آنها به تدریج حاکمیت خود را به این سرزمین ها تحکیم و تثبیت کردند. و برای تسهیل در حاکمیتشان در هر جاکه لازم دیدند از بومیان در کارهای اداری و نظامی استفاده نمودند.

روند استعمار زدایی در کشورهای جهان سوم

استعمار زدایی در کشورهای جهان سوم هم تفاوت های زیادی داشت. در کشورهای آمریکای لاتین زودتر از آسیا و آفریقا این روند آغاز شد. و بیشتر این کشورها تا 1830 استقلال سیاسی خود را به دست آوردند. که البته دلیل آن بیشتر روجه ضعف نهادن قدرت کشورهای نظیر اسپانیا و پرتغال بود که این مناطق تحت نفوذشان بود.

این کشورها زمانی که به استقلال سیاسی دست یافتند اقتصاد آنها بیش از سایر مناطق جهان در اقتصاد بین المللی ادغام شده بود و سرمایه ها و شرکت های خارجی (به ویژه آمریکا) در آنها به فعالیت های گسترده ای مشغول بودند به همین دلیل تحت نفوذ و حاکمیت غیر مستقیم آمریکا جای گرفتند.

تفاوت در زمان استعمار زدایی کشورهای جهان سوم آثار سیاسی مهمی داشت و در برخی کشورها برخی از مبنای و پیش شرط های رشد و تحکیم نهاد های دموکراتیک بطور بالقوه فراهم شده است.

مبنای اجتماعی دولت و سیاست

دولت و سیاست در کشورهای جهان سوم تا حد زیادی تحت تاثیر زمینه ها و عوامل اجتماعی نظیر: ترکیب و ساختار قومی، تنوعات مذهبی، میزان یکپارچگی و همبستگی اجتماعی و قشر بندی اجتماعی و ساختار طبقاتی است.

آمریکای لاتین: از یکپارچگی قومی و مذهبی زیاد

کشورهای خاور میانه یا برخی کشورهای آفریقایی: تنوعات و ناهمگونی های قومی و مذهبی زیاد در خاور میانه مذهب نقش بسیار مهمی در دولت و سیاست ایفا می کند.

آثار ترکیب قومی و مذهبی در کشورهای جهان سوم بر دولت و تعارضات سیاسی

در این زمینه نیز تفاوت های زیادی را شاهد هستیم، در بعضی مناطق نظیر آمریکای لاتین کشورهای شرق آسیا و یا کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس یکپارچگی قومی و زبانی و مذهبی بیشتری وجود دارد. و در برخی دیگر نظیر بسیاری کشورهای آفریقایی و آسیایی، شبه قاره هند و (افغانستان، ایران، سوریه، لبنان) تنوعات قومی و مذهبی و زبانی بیشتری وجود دارد.

این ترکیب و تنوعات بر ساخت دولت و مسائل سیاسی در این کشورها تاثیرات مهمی می گذارد. به عنوان نمونه لبنان افغانستان و شبه قاره هند که دارای بحران های عمیق سیاسی هستند.

البته تنوعات قومی و مذهبی زمانی بحران زا می شوند که زمینه ها و عوامل سیاسی و اقتصادی داخلی و خارجی نیز وارد کارزار می شوند.

در حوزه کشورهای عربی جنوب خلیج فارس نیز دونگنه را باید در نظر داشت:

ساختار قبیله ای و حضور طولانی و مستقیم انگلستان در این منطقه

افغانستان نیز نمونه دیگری است با تنوعات مذهبی و قومی از پشتون های حنفی مذهب، تاجیکهای سنی، تاجیکهای شیعه، ازبکهای سنی، تا هزاره های شیعه که در این کشور هم شاهد جنگ های داخلی طولانی بوده ایم.

بطور کلی بخش مهم علل وجود و تداوم تنوعات و تعارضات قومی در جوامع جهان سوم را باید در پیشینه ماقبل استعماری این جوامع جستجو کرد. چراکه ساختار قبیلهای سیاسی این جوامع و همچنین سابقه وجود امپراتوریهای بزرگ چند قومیتی و چند ملیتی منشاء بسیاری از تنوعات قومی و مذهبی های امروزی در این جوامع است.

البته علل استعماری نیز بی تاثیر نبوده و نیست چراکه استعمارگران برای تسهیل حکومت خود همواره از تعارضات قومی و قبیله ای سود می جستند.

البته در دوره های جنبش های ضد استعماری در جهان سوم تعارضات قومی را به عقب راندند. اما نتوانستند مسائل و منازعات قومی و مذهبی را در کشور های خود از میان بردارند.

پیامدهای تعارضات قومی و مذهبی در کشورهای جهان سوم

* مانع تحکیم و تثبیت حاکمیت یک دولت ملی می شود.

* برخورد ها و منازعات خشونت آمیز قومی و مذهبی که همیشه امنیت عمومی را تهدید می کند.

* به هدر رفتن بخش مهمی از منابع اقتصادی و انسانی در این جوامع

طبقات اجتماعی در کشورهای جهان سوم و آثار آن بر دولت و تعارضات سیاسی

برای فهم ساختار طبقاتی این کشورها توجه به ویژگی های اقتصادی و جایگاه هر یک از بخش های اقتصادی و صنعت و کشاورزی ضروری است. یک دسته شامل کشورهای آفریقا یی خاورمیانه و جنوب آسیا که بخش کشاورزی روستایی نقش اصلی را در در اقتصاد بومی ایفا می کند و طبقات اجتماعی عمده زمین داران و دهقانان

دسته دوم شامل کشورهایی است که بخشهای نوین اقتصادی (صنعت، خدمات کشاورزی مکانیزه) رشد بیشتری داشته اند.

طبقات عمده اجتماعی در این کشورها

1- ورژوازی شهری 2- کارگران صنعتی 3- طبقه متوسط شهری

نتیجه گیری اینکه:

به طور کلی دولت و سیاست در جهان سوم از یک سو تحت تاثیر پیشینه های تاریخی و مبانی اجتماعی داخلی (قومیتها، مذهب و طبقات اجتماعی) است و از سوی دیگر از عوامل و محیط خارجی بین المللی تاثیر می پذیرد. سیاست در کشورهای جهان سوم بیش از آنکه تحت تاثیر رقابت نیروهای اجتماعی باشد تحت تاثیر نخبگان سیاسی و نظامی است.

نظامها و نهاد های سیاسی در جهان سوم

به طور کلی انواع گوناگونی از نظامهای سیاسی در میان کشورهای جهان سوم به چشم می خورد در میان کشورهای جهان سوم طیف وسیعی از رژیم های سیاسی به این ترتیب مشاهده می شود:

از سلطنت های موروثی تا جمهوری های پارلمانی از حکومتهای مشروطه تا جمهوری های ریاستی و حتی مادام العمر. از دموکراسی فدرالیستی تا حکومتهای نظامی متمرکز.

دیوید آپتر بر اساس شاخص های نظیر:

1- میزان بکار گیری زور 2- میزان تمرکز 3- میزان اعمال قدرت در جامعه و حوزه قدرت دولت نظامهای سیاسی موجود در جهان را به 4 نوع اصلی تقسیم می کند:

- 1- نظام های قبیله ای
- 2- نظام های اقتدار گرای دموکراتیک
- 3- نظامهای آشتی ملی
- 4- نظام های مبتنی بر بسیج

نظام های سیاسی قبیله ای:

مبتنی بر سلسله مراتب قبیله ای. صلاحیت حل و فصل اختلافات داخلی و خارجی به روسای قبایل تعلق دارد و اعضای قبیله به دلیل وابستگی های قومی و سنت های قبیله ای از روسا فرمان می برند. این نوع نظامها تا یکی دو قرن پیش نظام مسلط در میان جماعات آفریقا و برخی کشورهای جهان سوم بود. اما بعد از هجوم نیروهای استعماری تا حدود زیادی از میان رفت. البته هنوز در برخی کشورهایی عربی حوزه خلیج فارس به چشم می خورد.

نظام های اقتدار گرای بوروکراتیک:

انواع قدیمی این نظامها که بر بروکراسیهای زمینداری استوار بود و در امپراطور یهای آسیایی نظیر چین عثمانی و ایران وجود داشت. به طور کلی دونوع نظام سیاسی اقتدار گرا را می توان ازهم تفکیک کرد:

- 1- **زراعی:** دولت مرکزی کنترل ناچیزی بر گروههای اجتماعی چه در سطح ملی و محلی دارد. و در سطح محلی سران قبایل در سطح ملی اعضای خانواده سلطنتی نقش اساسی در سیاست دارند. و گروههای اصلی قدرت را همین ها تشکیل می دهند.
- 2- **صنعتی:** در این نوع کنترل بیشتری بر گروههای اجتماعی و مناطق مختلف کشور وجود دارد. در نوع صنعتی شرکت های خصوصی تاثیر بیشتری بر حکومت دارند.

ویژگی های اصلی این نوع حکومت ها را می توان این طور برشمرد:

- 1- قدرت اجبار بر اجمال تفوق دارد. و اجماع غالبا با توسل به زور ایجاد می شود.
- 2- حکام ترکیبی از نخبگان نظامی و غیر نظامی هستند. و بیشتر بر ارزشهای سلسله مراتبی و کنترل مخالفت ها تاکید می شود.
- 3- مبنای مشروعیت آنها ارزشهای مادی نظیر رشد اقتصادی جلوگیری از تورم و گسترش صادرات تشکیل می دهد.
- 4- امکان بیشتری برای تغییرات اجتماعی و اقتصادی فراهم است.
- 5- همواره نوعی محافظه کاری به ویژه در حیطه سیاسی و اجتماعی وجود دارد. به دلیل حاکمیت سلسله مراتب دموکراتیک.

نظام های سیاسی آشتی ملی:

در این نظام کثرت گرایی سیاسی پذیرفته می شود. به عبارت دیگر افکار و سلیقه های مختلف، تشکلهای و گروههای سیاسی متعدد، پراکندگی قدرت در بین گروههای مختلف اجتماعی و مناطق مختلف کشور، رقابتی بودن بازار سیاست و انتقال مسالمت آمیز قدرت سیاسی همگی اموری پذیرفته شده مشروع و مطلوب تلقی می شود.

در این نوع نظام ها ی سیاسی گروهها و مراکز مختلف قدرت در سطوح مختلف اقتصادی اجتماعی فرهنگی و همچنین نهاد های سیاسی محلی قدرت دولت مرکزی را محدود و کنترل می کند.

این نظام ها به دو نوع تقسیم می شوند:

- 1- **الیگارشی رقابتی:** در این نوع قدرت در دست تعداد معدودی افراد ثروتمند مقامات مذهبی زمینداران بزرگ مدیران شرکت های بزرگ و افسران عالی رتبه ارتش و مدیران بلند مرتبه دولتی است. و نخبگان به طور مسالمت آمیزی با یکدیگر رقابت می کنند. و اقشار

و گروههایی نظیر زنان جوانان کارگران دهقانان و تجار خرد ه پا از مشارکت سیاسی کنار گذاشته می شوند. که در این زمینه می توان به هند و در زمان حاکمیت بریتانیایی ها و حکومت های آمریکای لاتین در قرن 19 و 20 اشاره کرد.

2- نظام دموکراسی کثرت گرا:

اولویت بیشتر به آزادی های مدنی و برابری فرصت ها ی سیاسی می دهند. مشارکت به سطوح مختلف اجتماعی گسترش می یابد و حق رای همگانی انتخابات رقابتی و احزاب متعدد وجود دارند.

دولت های رفاه از اینگونه نظامها سر بر می آورند. دولت های کثرت گرا از قدرت و اختیارات بیشتری برخوردار می شوند. کشورهای شیلی، اروگوئه در دهه 70، هند پاکستان و سریلانکا در آسیا.

استقرار و تداوم این نظام ها مستلزم شرایط و مقتضیات اقتصادی اجتماعی و فرهنگی خاصی است. نظیر :

- وجود نهاد های ملی مثل پارلمان

- نظام آموزش عمومی

- برخورداری از سطح توسعه اقتصادی

- مصونیت از فشارهای سیاسی و اقتصادی و نظامی خارجی

- وجود برخی خصیصه های فرهنگی نظیر مدارا و تساهل

در بسیاری از کشورهای جهان سوم چنین شرایط و مقتضیاتی یافت نمی شود یا ناکافی است. که دلایل مختلفی دارد:

1- کشورها هنوز یکپارچگی اصلی مراحل اولیه خود را می گذرانند. و تعارضات قومی و محلی به چشم می خورد.

2- سطح پایین توسعه اقتصادی

3- تحت فشار بودن سیاسی اقتصادی و نظامی پس از استقلال

4- نظام آموزشی سراسری محدود.

نظام های سیاسی مبتنی بر بسیج

معمولا به دنبال وقوع انقلاب ها و جنبش های توده ای ظهور می کنند.

انقلاب های توده ای اصولا چیزی جز انفجار مشارکت سیاسی نیستند.

رهبران اینگونه جنبش ها با شیوه های گوناگون در صدد برمی آیند گروههای مختلف مردم را به عرصه مبارزه بکشانند. تا با استفاده از نیروی آنها دولتهای مستقر را از پای در آورند. بعد از وقوع انقلاب نیز برای رسیدن به اهداف خود همچنان توده های مردم را در عرصه سیاست تشویق می کنند.

نظام های مبتنی بر بسیج به دو نوع تقسیم می شوند:

توده ای : در این نوع تاکید بیشتر بر برابری سیاسی اجتماعی و اقتصادی است. حق مالکیت از آن مردم است. همه در سرنوشت خود حضور دارند دولتها در این نظام ها نقش وسیعی را به عهده دارند و مسئول ارائه خدمات اجتماعی هستند.

نخبه گرا: در این نوع تمرکز بر بروکراتیسم است. فعالیت های سیاسی گروههای مختلف تحت کنترل و سازماندهی دولت است. افراد و گروهها با ید منافع خود را با خواست دولت و یا حزب فراگیر حاکم تطبیق دهند.

این نوع نظامها تاکنون دوام زیادی نیاورده اند: برای مثال می توان به ارژانتین در دهه بعد از جنگ جهانی دوم ، شیلی در سال 1970 و دوران النده ، حکومت دکتر مصدق در ایران اشاره کرد

البته رژیم بسیج نخبه گرا در کشورهای جهان سوم بیشتر دیده می شود که می توان به رژیم های مارکسیستی نظیر چین کره شمالی کوبا مغولستان و ویتنام اشاره کرد.

جامعه مدنی و احزاب سیاسی

معمولا به آن دسته از احزاب وتشکلهای وروابط اجتماعی گفته می شود که خارج از حوزه قدرت دولت شکل می گیرد. اما درسامان دادن به زندگی اجتماعی یک جامعه نقش مهمی ایفا می کند.

درجوامع سرمایه داری کلاسیک (اروپای غربی) دولت مدرن ازبستر رشد جامعه مدنی بر می آید. اما درجوامع جهان سوم وضع به گونه دیگری است. دراین جوامع به دلیل ضعیف بودن ساختارهای اجتماعی مرتبط با زندگی شهری ومناسبات سرمایه داری جامعه مدنی مقهور دولت بود. وتشکلهای صنفی وسیاسی مستقل از دولت پیدا نشدند. یا بسیار ضعیف باقی ماندند. وتحت کنترل دولت قرار گرفتند. البته درهمه کشورهای جهان سوم وضعیت جامعه مدنی یکسان نیست. به طور مختصر سابقه ووضیعت احزاب سیاسی درمناطق مختلف جهان سوم را مرور می کنیم:

امریکای لاتین

اولین احزاب دراین قاره درسالهای اولیه پس ازاستقلال این کشورها پیدا شدند. وتحت تاثیر الگوی احزاب آمریکای شمالی قرارداشتند. درمجموع می توان درباره دونوع تجربه حزبی درامریکای لاتین بحث کرد:

1- احزاب فراگیر دولتی درحکومتهای اقتدار گرا

2- نظام های چند حزبی بی ثبات

این رژیم ها دردوران حکومت خود با تشکیل احزاب دولتی واستفاده انحصاری ازمناوب موجود برای گسترش وتحکیم این احزاب مانع رشد احزاب درون جوش ومردمی شدند. مثل مکزیک که تاکنون حزب مثل یک دستگاه اجرایی عمل کرده یا ارژانتین با حزب عدالتخواه پرونیست.

به طور کلی درآمریکای لاتین علی رغم اینکه احزاب سابقه طولانی دارند اما همواره تحت تاثیر شدید سیاسی ودولتهای اقتدار گرای سرکوبگر قرارداشتند وبه همین دلیل سیاست حزبی ونظامهای رقابتی حزبی تا امروز ضعیف وناپایدار بوده است.

آفریقا

احزاب دراین قاره بیشتر ریشه دردوران استعمار دارند. دراویل قرن بیستم گروههای بومی درسیاری از این کشورها دست به تشکیل مجامع وکنگره هایی زدند که هدف آنها یا دخالت درسیاست وحکومت های محلی ویا فعالیت برای کسب استقلال بود. به طور کلی گرچه درآفریقا احزاب سیاسی متعددی وجود دارند اما اهمیت چندانی ندارند. وبعد ازاستقلال یافتن ازااهمیت نسبی آنها کاسته شده است. چراکه قدرت وعملکرد آنها به شدت تحت الشعاع قدرت دولت ودستگاههای روبه رشد دولتی قراردارد. تصمیمات مهم توسط دولت مرکزی وتعداد معدودی از اطرافیانشان گرفته می شودومردم برای مشارکت های انتخاباتی بیشتر تشویق می شوند.

احزاب سیاسی درخاورمیانه

دربعضی کشورها نظیر ایران ترکیه مصر سابقه احزاب سیاسی به حدود بیش ازیک قرن می رسد. مثل حزب الوطنی مصر درسال 1879 درکشورهایی نظیر:عراق سوریه،لبنان اولین احزاب سیاسی دردوران قیمومیت تشکیل شد ودرکشورهایی نظیر عربستان وامارات تاکنون حزبی به صورت رسمی وجود نیامده است.

احزاب موجود درخاورمیانه از الگوهای گوناگونی پیروی می کنند.

به طور کلی با وجود انواع احزاب سیاسی درخاورمیانه سیاست درکشورهای این منطقه کمتر به سمت سیاست حزبی -رقابتی پیش رفته است. ومعمولا به جای یک حزب واقعی بیشتر محفلی برای زد وبندهای سیاسی نخبگان حاکم بوده است.

درايران دوحزب فرمايشي مليون ورستاخيز بعد از کودتای 1332 به وجود آمد درمصر نیز هنگامي که ناصر درصدد بسیج توده ای برآمد اتحادیه ملی را تشکیل داد.

درکشورهایی نظیر عراق وسوریه نیز حزب بعث تبدیل به یک حکومت شخصی شده بود. وپویایی خود را ازدست داده بود.

احزاب در شبه قاره هند:

از اوایل قرن بیستم وهنگامي که هنوز شبه قاره هند تحت حکومت بریتانیا بود دوحزب سیاسی دراین منطقه پیدا شد.

1- حزب کنگره: که روشنفکران وتحصیل کردگان هندو مذهب تشکیل داده بودند. وگرایشات ناسیونالیستی داشتند وخواهان استقلال سیاسی برای هندوستان بودند.

2- حزب مسلم لیگ: که توسط رهبران مسلمان شبه قاره هندتاسیس شدوخواسته ها وگرایشهایی شبیه حزب کنگره داشت. اما درعین حال خواستار استقلال مسلمانان هند وتشکیل یک کشور مسلمان مستقل بود.

بعد از جدا شدن هند وپاکستان هرکدام ازاین احزاب به حزب حاکم در کشور خود مبدل شدند. امروز درپاکستان دو حزب مسلم لیگ وحزب مردم (عوام لیگ) به عنوان دوحزب اصلی رقابت های نه چندان مسالمت آمیزی دارند.

احزاب در جنوب وجنوب شرق آسیا:

اولین احزاب دراین منطقه نیز ازدوره حضور استعمار شکل گرفت. که به عنوان نمونه می توان به احزاب تشکیل شده دراندونزی وفیلیپین اشاره کرد که گرایشهای ناسیونالیستی واستقلال طلبانه داشتند ودرنهایت به حذف این احزاب ازصحنه سیاسی کشورهایشان منجر شد. به طورکلی احزاب سیاسی درکشورهای جهان سوم بسیار ضعیف هستند واین احزاب نتوانسته اند به عنوان قدرت مستقل از دولت اعتبار ونفوذخود را حفظ کنندونهادهایی برای بسیج سیاسی وخود جوش مردمی وسازوکاری برای مشارکت ورقابت سیاسی باشند. که علل متعددی داردمثل:

1- سابقه مستعمراتی این کشورها

2- وجود احزاب نخبه گرا که پایگاه اجتماعی وسیعی نداشتند

3- تشکل های سیاسی هم که دردوران جنبش های استعماری پاگرفت غالباً پس ازاستقلال استحاله شدند.

4- رهبران سیاسی نیز پس از استقلال به سمت تمرکز قدرت وسرکوب نیروهای سیاسی مخالف خود روی آوردند.

جنبش ها ورژیم های انقلابی وانواع آنها

سالهای بین دوجنگ جهانی ودهه اول بعد ازجنگ جهانی دوم دوران اوجگیری جنبش های استقلال طلبانه درکشورهای جهان سوم است. وشکل های گوناگونی داشت.

ازمبارزه های سیاسی ودیپلماتیک نخبگان سیاسی برای کسب استقلال تا جنبش های توده ای استقلال طلبانه وحتى جنگ های آزادی بخش.

حکومتهایی که پس از این جنبش ها نیز بوجود آمد تفاوت های زیادی با هم داشتند.

تفاوت بین جنبش های انقلابی وجنبش های آزادیبخش

جنبش آزادیبخش هدف اش مبارزه برای بیرون راندن استعمارگران یا اشغالگران وكسب استقلال سیاسی وایجاد یک نظام سیاسی بومی است اما جنبش انقلابی یک جنبش است دردرون یک نظام بومی مستقر به منظور ایجاد دگرگونی های اساسی درساختارهای سیاسی اجتماعی وفرهنگی مستقر. برخی از جنبش های آزادیبخش حتی بعد از استقلال وایجاد حکومت جدید گرایش های انقلابی ورادیکال ازخود نشان دادند واقدامات جدیدی برای ایجاد دگرگونی های ساختاری دست زدند.

جنبش ها و حکومت های انقلابی در آمریکای لاتین:

در آمریکای لاتین علی رغم وقوع تعداد بی شماری جنبش های چریکی و انقلابی، این منطقه تعداد معدودی انقلاب موفق و یا رژیمهای تحکیم شده انقلابی به خود دیده است. که 4 نوع آن را بررسی می کنیم:

انقلاب مکزیک

بارخ دادن جنبش های خونبار توده ای در سالهای 1900 تا 1917 حکومت ایجاد شده با گرایشهای اقتدار گرایانه و تمرکز گرایانه روی کار آمد. آنچه که در مکزیک بعد از انقلاب مستقر شده یک رژیم انقلابی بلکه یک حکومت اصلاح طلب بود که مسیر توسعه سرمایه دارانه را تا به امروز نیز پیش می برد. البته با بحرانهای سیاسی و اقتصادی متعددی روبرو بوده و همواره با اعتراضات وسیع طبقات پایین به ویژه دهقانان مواجه است.

انقلاب بولیوی

یک ائتلاف انقلابی متشکل از دهقانان کارگران و طبقه متوسط شهری که تحت رهبری جبهه ملی توانست رژیم کهن رادرسال 1952 شکست دهد. در این کشور نظیر مکزیک نیز شکاف های موجود بین انقلابیون از جمله تعارض بین تشکلهای کارگری دهقانی و همچنین منازعات ایدئولوژیک میان سازمانها و رهبران آن نقش مهمی در شکست انقلابیون و تحکیم نیروهای میانه رو داشت.

انقلاب کوبا

کوبا یک کشور کشاورزی با نیروی کار وسیع دهقانی بود. اما انقلاب را گروه معدودی از روشنفکران انقلابی حرفه ای آغاز کردند. و به هر حال در میان نیروهای جوان کارگری یا چریکی نمودند طی یک دوره سه ساله حکومت با تیستا را سرنگون و کار را بدست گرفتند. این انقلاب به رهبری کاسترو و به سرعت به سمت یک برنامه تمام عیار سوسیالیستی حرکت کرد. اراضی کشاورزی نیز بین دهقانان تقسیم شد، یک دست بودن ایدئولوژیک نیروهای این انقلاب عامل اصلی درهم نپاشیده شدن این نوع حکومت تا به امروز بوده است. البته جنگ سرد و حمایت کامل شوروی از کوبا نیز در مقابل دشمنی های آمریکا موثر بوده است.

انقلاب نیکاراگوئه

در اواخر دهه 1970 انقلابیون که از میان کارگران روستایی بودند توانستند قدرت را به دست بگیرند. ساندیست ها گرایشاتی سوسیالیستی داشتند اما خیلی در عمل به آن پایبند نبودند و اقداماتشان بیشتر میانه روانه بود.

وجه مشترک انقلاب های آمریکای لاتین

همگی کم و بیش از طریق ائتلافی از طبقات متوسط شهری، کارگران، و دهقانان بودند البته با ویژگی های ایدئولوژیک و رهبری متفاوت.

جنبش ها و حکومت های انقلابی در آفریقا

قاره آفریقا جنبش های آزادی بخش و حتی جنگ های طولانی متعددی را با استعمارگران پشت سر گذاشته است. اما آنچه را که از آن انقلاب ها و جنبش های انقلابی می دانیم کمتر به خود دیده است.

رژیم هایی که در این قاره دست به اصلاحات اساسی و رادیکال زده اند رژیم هایی بوده اند که رهبران آن پس از به دست گرفتن قدرت به سمت ایدئولوژی های انقلابی روی آورده و با توسل به قدرت سیاسی در صدد اجرای دگرگونی در حیات اقتصادی و اجتماعی کشور خود برآمده اند. به این رویداد "انقلاب از بالا" و نه "انقلاب اجتماعی" گفته می شود.

قیام افسران ازاد در سال 1952 بیشتر ماهیت ناسیونالیستی داشت. هدف کودتاچیان یک مصر مستقل قدرتمند و آزاد بود. آنها به دنبال برخی اصلاحات برای جبران گذشته بودند اما به تدریج فشارهایی نظیر فشار جمعیت در شرایط یک جامعه عقب مانده از نظر اقتصادی دیدگاه برخی از رهبران از جمله "ناصر" را تغییر داد و از طرفی شرایط خارجی و فشار کشورهای نظیر انگلیس فرانسه و اسرائیل توجه ناصر را به دو مسئله متوجه کرد.

1- اجرای برنامه اصلاحات ارضی

2- پیگیری برنامه صنعتی شدن مصر

که البته هیچکدام به نتیجه دلخواه ناصر نرسید. ناصر از سال 1962 یک برنامه شش ماده ای برای تعمیق اصلاحات اعلام کرد که جنبه های سوسیالیستی داشت و شامل یک برنامه اصلاحات ارضی اساسی و همچنین ملی کردن سرمایه های خارجی بود. او اتحادیه سوسیالیستی عرب را برای بسیج سیاسی مردم که برای پیشبرد اصلاحات اقتصادی و اجتماعی با شد ایجاد کرد. اما این بار نیز تحول ساختاری مهمی اتفاق نیفتاد.

ناصر فقط توانسته بود از نظر بین المللی و منطقه ای اعتباری برای خود کسب کند که این نیز به زودی و پس از شکست مصر در سال 1967 تا حدود زیادی از بین رفت.

بعد از ناصر انور سادات حرکت به راست را شروع کرد و این روند تا به امروز ادامه دارد.

در کل رژیم های انقلابی افریقا برای اجرای اصلاحات اساسی در کشور خود با چند مشکل اساسی و مشترک همراه بودند:

- 1- ضعف بنیادهای اقتصادی و فاقد زمینه ها و مبانی رشد صنعتی بودند.
- 2- الگوها و شیوه های اجرای اصلاحات در این کشورها غالباً به صورت تقلیدی و شتابزده بود.
- 3- مواجه با بحران های شدید منطقه ای که به جنگها و مداخلات طولانی قدرت های بزرگ در این کشورها انجامید.

جنبش ها و حکومت های انقلابی در آسیا

در آسیا نیز محدودی از رژیم هایی که بعد از جنبش های آزادی بخش روی کار آمدند با توسل به ایدئولوژی هایی نظیر مارکسیسم، لنینیسم و یا دیگر انواع سوسیالیسم در صدد اجرای برخی اصلاحات انقلابی برآمدند. مثل ویتنام، کره شمالی، برمه، یمن جنوبی تا قبل از ادغام با یمن شمالی، انقلاب هایی نیز مثل انقلاب چین در 1949 و انقلاب ایران در 1979 انقلاب هایی وسیعی بودند که تحولات مهمی در حیات اقتصادی سیاسی اجتماعی و فرهنگی این کشورها بوجود آورد.

نتیجه گیری:

با نگاه بر مهم ترین مباحث نظری درباره دولت و سیاست در جهان سوم اغراق آمیز بودن بسیاری از این ادعاها کاملاً روشن است. و دلیل آشکار آن گوناگونی در این نظریات و تعارضات موجود در آنهاست. از طرفی تفاوت های عظیمی که در خصوصیت های تاریخی جغرافیایی اقتصادی و فرهنگی این جوامع وجود دارد ارائه نظریه ای که بتوان بر همه جوامع تعمیم داد را مشکل ساخته است. البته می توان از لا به لای این نظریات به برخی اشتراکات موجود در حیات سیاسی جوامع جهان سوم دست می یابیم. که می توان در قالب برخی از این ویژگی ها ی مشترک نام برد:

- 1- در بیشتر کشورهای جهان سوم تحولات اجتماعی و اقتصادی به دنبال خود موجد فشارها و اقداماتی برای نوسازی نظام حکومتی شده اند. و به همین موضوع است که از لحاظ ظاهری باعث شده تا از بسیاری از سازمانها و نهاد های سیاسی مدرن تبعیت کرده و در مجموع شکل و شمایلی مدرن به خود گرفته اند. (نظریه پردازان نوسازی)
- 2- اکثر کشورهای جهان سوم از بی ثباتی سیاسی رنج می برند. این کشورها طی دوران کوتاه استقلال سیاسی خود همواره با نا آرامی های سیاسی شورش ها و انقلابات و کودتاهای نظامی متعددی مواجه بوده اند. (زولبرگ و هانتینگتون)
- 3- در بیشتر جوامع جهان سوم دولت هایی مستقراند که در عرصه بین الملل در مقابله با دولت های کشورهای پیشرفته بسیار ضعیف هستند و قدرت چانه زنی دیپلماتیک و یا نظامی آنها بسیار پایین است و به دلیل نیاز های مختلفی که دارند ناچار به پیوستن به یکی از قدرت های بزرگ خارجی هستند (نظریه پردازان نظام جهانی)
- 4- بیشتر دولتهای جهان سوم به دلایل گوناگونی مثل میراثهای استعماری یا نیاز به جلب سرمایه های خارجی چاره ای جز فراهم کردن امتیازات برای سرمایه ها و شرکت های خارجی در کشورشان نداشتند و این امر آنها را متعهد به حفظ منافع خارجی ها در کشور خودشان می کرد. (نظریه پردازان وابستگی)
- 5- بیشتر دولتهای جهان سوم خصوصیات و تمایلات تمرکزگرایانه اقتدار طلبانه دیکتاتوری و سرکوبگراییانه دارند
- 6- در بیشتر این جوامع وجود شیوه های متعدد تولید بر ساخت و بافت و نقش دولت ها اثرات مهمی دارد. و آنها را دچار تعارضات و ناهماهنگی های زیادی می کند. (نظریات علوی و اورس)
- 7- اکثر دولت های جهان سوم بسیار بیشتر از دولت های سرمایه داری پیشرفته در امور اقتصادی و اجتماعی مداخله میب کنند. (نظریات اورس و اودانل).